

## اولاً: القرآن: نخست: قرآن:

۱. نجد أول إنسان (95) عاش على هذه الأرض وهو آدم (عليه السلام) قد نصبه الله خليفته في أرضه، وأمر الملائكة بطاعته والتعلم منه (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ \* وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ \* قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ \* وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) [البقرة: 30 - 34].

۱. می بینیم که خداوند، نخستین انسانی ([96]) که در این زمین زندگی کرده (حضرت آدم (ع)) را به عنوان خلیفه خودش در زمین برگزید و فرشتگان را امر به اطاعت و فراگیری علم از او کرد: «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا کسی را در آن می گماری که فساد انگیزد و خون ها بریزد و حال آن که ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم. فرمود من چیزی می دانم که شما نمی دانید \* و [خدا] همه [معانی] نام ها را به آدم آموخت سپس آن ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می گوید از اسامی این ها به من خبر دهید \* گفتند منزه می تو، ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته ای هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم \* فرمود ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده و چون [آدم] ایشان را از اسامی شان خبر داد فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان ها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می داشتید می دانم \* و چون فرشتگان را فرمودیم

برای آدم سجده کنید پس به جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده در افتادند» ([97]).

فَالآيَاتِ وَاضِحَةٌ؛ إِنَّ اللَّهَ مِنْذُ الْبَدَايَةِ وَمِنْذُ الْيَوْمِ الْأَوَّلِ نَصَبَ آدَمَ خَلِيفَتَهُ فِي أَرْضِهِ ثُمَّ بَلَغَ الْمَلَائِكَةَ لِيَطِيعُوهُ، فَلَمَّا اعْتَرَضُوا وَجَادَلُوا بَيْنَ اللَّهِ لَهُمْ جَهْلُهُمْ لَمَّا سَأَلَهُمْ، وَمَنْ ثُمَّ بَيَّنَّ لَهُمْ عِلْمَ آدَمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الَّذِي أَوْدَعَهُ فِيهِ فَعَرَفُوا أَحَقِّيَّةَ آدَمَ وَخَضَعُوا لِلْحَقِّ. ثُمَّ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِالسُّجُودِ فَسَجَدُوا وَاتَّخَذُوا آدَمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِمَامًا وَمُعَلِّمًا وَقَبْلَةً إِلَى اللَّهِ يَعْرِفُهُمْ بِاللَّهِ. وَقَدْ وَرَدَ فِي تَفْسِيرِ الْآيَةِ:

آیات کاملاً روشن هستند؛ خداوند از آغاز و از روز اول، آدم (ع) را به عنوان جانشین خویش در زمین برگزید و به فرشتگان ابلاغ کرد که اطاعتش کنند؛ هنگامی که اعتراض و جدل کردند، خداوند برایشان بیان کرد که نسبت به آنچه می‌پرسند نادان هستند و از این جا بود که علم آدم (ع) که در او به ودیعه نهاده بود را روشن ساخت و در نتیجه شایستگی آدم (ع) را دریافته و برای حق خضوع کردند. سپس خداوند همه آنها را امر به سجده کرد. فرشتگان نیز او را به عنوان امام و معلم و قبله به سمت خدا، که خدا را به آنان معرفی می‌کند، اتخاذ کردند. در تفسیر این آیه روایتی وارد شده است:

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَلَا تَدُلُّنِي إِلَى مَنْ أَخَذَ عَنْهُ دِينِي، فَقَالَ: هَذَا ابْنِي عَلِيٌّ إِنَّ أَبِي أَخَذَ بِيَدِي فَأَدْخَلَنِي إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقَالَ: يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: "إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً" وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا قَالَ قَوْلًا وَفَى بِهِ» ([98]).

(الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَلَا تَدُلُّنِي إِلَى مَنْ أَخَذَ عَنْهُ دِينِي، فَقَالَ: هَذَا ابْنِي عَلِيٌّ إِنَّ أَبِي أَخَذَ بِيَدِي فَأَدْخَلَنِي إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقَالَ: يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا قَالَ قَوْلًا وَفَى بِهِ» ([98]).

(ع) عرض کردم: آیا مرا راهنمایی نمی‌کنی که دینم را از چه کسی بگیرم؟ فرمود: این پسر علی. همانا پدرم دست مرا گرفت و به مزار رسول الله (ص) وارد کرد و فرمود: پسر، خدا فرموده که من در زمین خلیفه قرار می‌دهم. وقتی که خداوند چیزی بگوید به آن وفا می‌کند. ([99]).

۲. وَاللّٰهُ قَدْ اَتَىٰ اِبْرٰهِيْمَ الْمَلِكَ الْاِلٰهِيَّ، وَجَعَلَهُ خَلِيْفَتَهُ فِيْ اَرْضِهِ قَالِ تَعَالٰى: (اَلَمْ تَرَ اِلٰى الَّذِيْ حٰجَّ اِبْرٰهِيْمَ فِيْ رَبِّهِۦ اَنْ اَتٰهُ اللّٰهُ الْمَلِكُ اِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّيُّ الَّذِيْ يُخِيْبِيْ وَيُمِيْتُ قَالَ اَنَا اٰحِيْبِيْ وَاْمِيْتُ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ فَاِنَّ اللّٰهَ يٰٓاْتِيْ بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِيْ كَفَرَ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ) [البقرة: 258].

۲. خداوند به ابراهیم سلطنت و حکومت الهی داد و او را خلیفه خودش در زمین قرارداد: «آیا ننگریستی به کسی که چون خدا او را پادشاهی داده بود با ابراهیم درباره پروردگارش به مجادله و ستیز و گفتگوی بی‌منطق پرداخت؟! هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارم کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. [او] گفت: من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: مسلماً خدا خورشید را از مشرق بیرون می‌آورد، تو آن را از مغرب برآور! پس آنکه کافر شده بود، متحیر و مبهوت شد؛ و خدا گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند» ([100]).

۳. وَنَبِي اللّٰهِ دَاوُدَ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَدْ نَصَبَهُ اللّٰهُ خَلِيْفَةً فِيْ اَرْضِهِ، قَالِ تَعَالٰى: (يٰٓا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيْفَةً فِي الْاَرْضِ فَاْحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيْلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِيْنَ يَضِلُّوْنَ عَن سَبِيْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ بِمَا نَسُوْا يَوْمَ الْحِسَابِ) [ص: 26].

وقال تعالى: (فَهَرَمُوهُم بِاِذْنِ اللّٰهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوْتَ وَاَتٰهُ اللّٰهُ الْمَلِكُ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْاَرْضُ وَلَكِنَّ اللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ) [البقرة 251].

۳. خداوند نبی‌الله داود (ع) را به‌عنوان خلیفه‌اش در زمین برگزید: «ای داود! همانا تو را در زمین جانشین قرار دادیم؛ پس میان مردم به‌حق داوری کن و از خواسته خود پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف میکند. بتردید کسانی که از راه خدا منحرف میشوند، چون روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت دارند» ([101]). همچنین در آیه دیگری فرمود: «پس آنان را به توفیق خدا شکست دادند؛ و داود جالوت را کشت و خدا او را فرمانروایی و حکمت داد و از آن‌چه می‌خواست به او آموخت؛ و اگر خدا برخی از مردم را به‌وسیله برخی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین را فساد فرا می‌گرفت؛ ولی خدا نسبت به جهانیان دارای فضل و احسان است» ([102]).

۴. (وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)

[الرعد: 7].

۴. قرآن کریم در جای دیگر می‌فرماید: «و کافران می‌گویند: چرا از سوی پروردگارش معجزه‌های بر او نازل نشده؟ تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت‌کننده‌ای هست» ([103]).

والآية واضحة؛ إن لكل قوم هاد فيما مضى قبل الرسول محمد وفيما بقى. وقد فسرها الرسول (صلى الله عليه وآله) في أحاديث نقلها السنة في كتبهم بشخص معين من بني هاشم، وفي رواية بأحد مصاديقها وهو علي (عليه السلام):

این آیه کریمه به وضوح بیان می‌کند که هر قومی چه در گذشته یعنی قبل از رسول‌الله محمد (ص) و چه در آینده پس از او، هدایتگری دارند. رسول خدا (ص) در احادیثی که اهل سنت در کتبشان نقل کرده‌اند، این هدایتگر را به شخص

معینی از بنی‌هاشم تفسیر کرده و در روایتی نیز یکی از مصادیق آن را امام علی (ع) ذکر کرده است:

أخرج ابن جرير الطبري في جامع البيان (13 / 142) بسنده عن ابن عباس، قال: «لما نزلت "إنما أنت منذر ولكل قوم هاد" وضع (ص) يده على صدره، فقال: أنا المنذر ولكل قوم هاد، وأوماً بيده إلى منكب علي، فقال: أنت الهادي يا علي، بك يهتدي المهتدون بعدي» [104].

- ابن جریر طبری در کتاب جامع البیان (ج 13 ص 142) به سند خود از ابن عباس روایت کرده که هنگامی که این آیه نازل شد، رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌و سلم دستش را بر سینه خود قرار داد و فرمود: (من همان بیم‌دهنده هستم؛ و هر قومی هدایت‌گری دارند و با دستش اشاره به شانه علی کرد و فرمود: ای علی، هدایت یافتگان پس از من به وسیله تو هدایت می‌شوند). [105]

وأخرج ابن أبي حاتم في تفسيره (7 / 2225 برقم 12152) بسنده عن علي (عليه السلام)، لكل قوم هاد قال: «الهاد رجل من بني هاشم». قال ابن أبي حاتم: قال ابن الجنيد: هو علي بن أبي طالب رضي الله عنه [106].

- ابن ابی حاتم در تفسیرش (ج 7 ص 2225 شماره روایت 12152) از امام علی (ع) نقل می‌کند که فرمود: (هر قومی یک هدایتگر دارند، یعنی هدایتگرشان مردی از بنی‌هاشم است. ابن ابی حاتم می‌گوید که ابن الجنید گفت: آن شخص بنی‌هاشم همان علی بن ابی طالب (رض) است). [107]

وأخرج الحاكم النيسابوري في مستدرکه (3 / 130) بسنده عن علي بن أبي طالب (عليه السلام)، "إنما أنت منذر ولكل قوم هاد" قال علي: «رسول الله (صلى الله عليه وآله) المنذر وأنا الهادي». قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین (ج 3، ص 130) به سند خود از علی بن ابی طالب روایت می‌کند که درباره آیه محل بحث فرمود: (رسول خدا صلی الله علیه و سلم منذر (هشداردهنده) بود و من هدایت‌گرم). حاکم نیشابوری در ذیل این روایت می‌نویسد: این حدیث صحیح السند است، اما آن دو نفر (بخاری و مسلم) نقل نکرده‌اند!

۵. (قُلْ لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

۵. قرآن کریم می‌فرماید: «بگو: مالکیت و فرمانروایی آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است در سیطره کیست؟ بگو: در سیطره خداست که رحمت را بر خود لازم و مقرر کرده است؛ یقیناً همه شما را در روز قیامت که تردیدی در آن نیست جمع خواهد کرد. فقط کسانی که سرمایه وجودشان را تباه کرده‌اند، ایمان نمی‌آورند» ([108]).

فالله كتب على نفسه الرحمة، واستخلاف خليفة يقيم حدود الله من الرحمة. وهذا الاستدلال القرآني أيضاً قد بيّناه عقلاً فيما تقدم.

خداوند رحمت را بر خودش واجب کرده و می‌دانیم که قرار دادن خلیفه و جانشینی که حدود خدا را در زمین اجرا کند از رحمت الهی است؛ پس خداوند استخلاف خلیفه را بر خودش فرض کرده است. این استدلال قرآنی را در گذشته به صورت دلیل عقلی نیز بیان کردیم.

[94]. قرآن کریم، سوره نساء، آیه 165.

[95]. من نوعنا النفسي، أما نوعنا الجسماني "الهومو ساينس" فأدم ليس الفرد الأول فيه.

[96]. منظور از نوع امروزی از جهت نفس می باشد؛ چون از نظر نوع جسمانی یا هوموسایینس، آدم نخستین فرد از این نوع نیست.

[97]. قرآن کریم، سوره بقره، آیات 30-34.

[98]. الكافي - الكليني: ج 1 ص 312.

[99]. الكافي، ج 1، ص 312.

[100]. قرآن کریم، سوره بقره، آیه 258.

[101]. قرآن کریم، سوره ص، آیه 26.

[102]. قرآن کریم، سوره بقره، آیه 251.

[103]. قرآن کریم، سوره رعد، آیه 7.

[104]. قال ابن حجر في فتح الباري: ج 8 ص 285 عن هذا الحديث إنه بإسناد حسن.

[105]. ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری، ج 8 ص 285 می گوید این حدیث به سند نیکو روایت شده است.

[106]. قد صرح ابن أبي حاتم في مقدمة تفسيره: ج 1 ص 14 بأنه أودع فيه أصح الروايات، وإليكم نص كلامه: "... سألني جماعة من إخواني إخراج تفسير القرآن مختصراً بأصح الأسانيد..... فأجبتهم إلى ملتسمهم، وباللغة التوفيق، وإياه نستعين، ولا حول ولا قوة إلا بالله. فتحريت إخراج ذلك بأصح الأخبار إسناداً، وأشبهها متناً، فإذا وجدت التفسير عن رسول الله صلى الله عليه وسلم - لم اذكر معه أحداً من الصحابة ممن أتى بمثل ذلك، وإذا وجدته عن الصحابة فان كانوا متفقين ذكرته عن أعلامهم درجة بأصح الأسانيد، وسميت موافقيهم بحذف الإسناد. وان كانوا مختلفين ذكرت اختلافهم وذكرت لكل واحد منهم إسناداً، وسميت موافقيهم بحذف الإسناد، فإن لم أجد عن الصحابة ووجدته عن التابعين عملت فيما أجد عنهم ما ذكرته من المثال في الصحابة، وكذا اجعل المثال في أتباع التابعين وأتباعهم..." انتهى.

وهذه شهادة منه بصحة كل الروايات والأخبار التي جمعها في تفسيره هذا، وهذا كافٍ في توثيق هذه الرواية.

وأخرجه الطبراني في المعجم الأوسط: ج 2 ص 94، ج 5 ص 153 - 154.

وورد في مسند أحمد بن حنبل: ج 1 ص 126، وصححه أحمد محمد شاكر في تعليقه على مسند أحمد: ج 2 ص 48 - 49 برقم 1041 إذ قال: "إسناده صحيح. المطلب بن زياد بن أبي زهير الثقفي الكوفي، ثقة، وثقه أحمد وابن معين وغيرهما، وترجمه البخاري في الكبير 4/2/8 فلم يذكر فيه جرحاً... وهذا الحديث من زيادات عبد الله بن أحمد".

وأخرجه الهيثمي في مجمع الزوائد: ج 7 ص 41 وقال: "رواه عبد الله بن أحمد والطبراني في الصغير والأوسط ورجال المسند ثقاة".

[107]. ابن ابي حاتم در مقدمة تفسيرش (ج 1 ص 14) تصريح کرده که در این کتاب صحیح‌ترین روایات را جمع‌آوری کرده‌ام:

(گروهی از برادران از من خواستند تا تفسیری برای قرآن بنویسم که مختصر بوده و حاوی صحیح‌ترین سندها باشد... پس من درخواست آن‌ها را اجابت کردم و توفیق از خداست و از او یاری می‌خواهیم و حول و قوتی نیست مگر از خدا. پس شایسته دانستم که چنین تفسیری را با صحیح‌ترین اخبار از حیث سند و شبیه‌ترین آن‌ها به حق از حیث متن تدوین کنم. پس هنگامی که تفسیری از خود رسول الله صلی الله علیه و سلم یافتم دیگر همراه او هیچ یک از صحابه (که چنین خبری را نقل کرده) روایت نکردم؛ و هنگامی که حدیثی را از صحابه یافتم، اگر همگی در نقل آن متفق بودند من آن حدیث را از بلندمرتبه‌ترین آن‌ها با صحیح‌ترین سندها نقل کردم و موافقان و دیگر راویان و صحابه را صرفاً نام بردم؛ و اگر اختلاف داشتند، من اختلافشان را ذکر کردم و برای هر یک از آن‌ها سند جداگانه‌ای بیان نمودم و موافقانش را با حذف اسناد نام بردم. پس اگر حدیثی از صحابه نیافتم و بلکه از تابعین به دستم رسیده بود، در آن احادیث نیز همان روشی که با صحابه عمل کردم را پیدا نموده و به همین شکل با اتباع تابعین و اتباع آن‌ها...).

این عبارت شهادتی از سوی اوست، نسبت به صحت همه روایات و اخباری که در تفسیرش جمع نموده و این شهادت در توثیق روایت یادشده کافی است.

به علاوه، دیگر محدثان و علمای اهل سنت نیز حدیث مزبور را در کتب خود ذکر کرده‌اند؛ مثلاً:

طبرانی در المعجم الاوسط ج 2 ص 94 و ج 5 ص 153 - 154.

مسند احمد بن حنبل ج 1 ص 126. احمد محمد شاکر در تعلیقه و حاشیه خود بر کتاب مسند احمد (ج 2 ص 48 - 49) این روایت را تصحیح کرده و می‌گوید: (سندش صحیح است. مطلب بن زیاد بن ابی زهیر ثقفی کوفه ثقه است، چون احمد و ابن معین و دیگران او را توثیق کرده‌اند و بخاری در کتاب الکبیر (8/2/4) احوال او را ذکر کرده و هیچ مذمت و عیبی درباره او نگفته است...؛ و این حدیث از اضافات عبدالله بن احمد است).

هیثمی در مجمع الزوائد ج 7 ص 41، سپس درباره این روایت گفته: (عبد الله بن احمد و طبرانی در المعجم الصغیر و المعجم الاوسط آن را نقل کرده‌اند و رجال و راویان مسند احمد همگی ثقه (معتبر و مورد اعتماد) هستند).

[108]. قرآن کریم، سوره انعام، آیه 12.